

واکاوی مفهوم قدرت در نظریات میشل فوکو

دکتر مهرداد نوابخش* / فاروق کریمی**

چکیده

میشل فوکو، در خصوص مفهوم و چیستی قدرت، درک سلسله مراتبی ساده را رد می‌کند و معتقد است قدرت یک مفهوم ساده ابلاغی از بالا به پایین و دستوری نیست، بلکه در شبکه‌ای از روابط در هم پیچیده، ساری و جاری است. همان چیزی که ساختار جامعه را تعیین و آن را مشروع می‌کند. قدرت در این مفهوم ریشه در لایه‌های مختلف تعاملات اجتماعی و زبانی (مفاهیم) دارد. به عبارت دیگر اعمال قدرت به شکل یک بردار خطی رو به پایین اجرا نمی‌شود بلکه به اصطلاح در یک ظرف گفتمانی شکل می‌پذیرد و معنی می‌یابد.

در اندیشه فوکو «مساله قدرت» در همه جا جاری است، در نسبت‌ها و اهمیت یافتن مناسبت‌ها، در روابط و تعاملات زبانی و کلامی میان افراد، طبقات و گروه‌های اجتماعی که به روش‌ها و منش‌های گوناگون ابراز می‌شود. و آنچه باعث بازتولید نظم موجود می‌شود، گره‌خورده با آن نظمی است که مجموعه مفاهیم را در خرد جمعی جامعه تولید می‌کند و مشروعیت می‌بخشد.

تعریف میشل فوکو از قدرت به لحاظ نظری کمک وافر به جامعه‌شناسی جدید نموده است و این نکته‌ای است که نوشتار حاضر به‌طور مبسوط بدان پرداخته است.

کلید واژه‌ها

قدرت، اقتدار، سلطه، حقیقت، دانش، سوژه، ایزه

* دانشیار جامعه‌شناسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات

** دانش‌آموخته کارشناسی ارشد رشته جامعه‌شناسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات

مقدمه

بدون شک، مسأله قدرت^۱ در کانون آسیب‌شناسی فکری فوکو، در تفهیم وضع موجود و جاری انسانی قرار دارد. فوکو با عرضه دو روش دیرینه شناسی دانش و تبارشناسی قدرت، به تبیین این مساله پرداخته و صورت‌بندی معرفتی عصر مدرن را در مقایسه با گذشته مشخص نموده است. ریشه تبارشناسی فوکو بر اساس برداشت ویژه‌ای از مفاهیم قدرت، دانش، حقیقت و ارتباط این مفاهیم با یکدیگر قرار دارد. فوکو در تحلیل تبار شناسانه خود در آثاری از قبیل: مراقبت و مجازات و تاریخ جنسیت به این مساله پرداخته که چگونه انسان‌ها به واسطه قرار گرفتن در شبکه‌ای از روابط قدرت و دانش به سوژه و ابژه دانش و قدرت تبدیل می‌شوند.

فوکو ضمن تحلیل، بررسی و نقد مفهوم کلاسیک قدرت در مقام فیلسوف سیاست و اجتماع، کوشیده است تا نگاهی تازه به این مفاهیم انداخته و آن‌ها را باز اندیشی کند. به نظر او بدون فهم قدرت، فهم جامعه ناممکن است. نظام قدرت در جهان امروزی بسیار ریشه‌دارتر و نامرئی‌تر از نظام‌های سنتی قدرت در گذشته است و این نیازمند آن است که ما از مفهوم کلاسیک و سنتی قدرت فراتر رویم. در حالی‌که در نظام‌های گذشته، قدرت به‌عنوان چیزی تصور می‌شد که کارکردش صرفاً در حوزه سیاسی است و منفی و سرکوبگر است. فوکو اعتقاد دارد که این برداشت به استتار عملکرد واقعی قدرت و حقیقت می‌انجامد چرا که نظام قدرت بر خلاف گذشته صرفاً منفی و سرکوبگر نیست، بلکه مثبت، مولد و خلاق است.

قدرت فاقد ماهیت است و به اشکال مختلف در جامعه ظهور می‌کند. هر جا که قدرت اعمال می‌شود دانش نیز تولید می‌گردد؛ به‌عبارت دیگر، قدرت و دانش یکدیگر را همراهی می‌کنند.

گفتار اول: جایگاه مفهوم قدرت در جامعه‌شناسی و علم سیاست

قدرت یکی از مفاهیم اصلی علم سیاست است که جامعه‌شناسان کوشیده‌اند با جدا کردن آن از مرجعیت یا اقتدار مشروع^۲، از سویی، و زور، از سویی دیگر، آن را تعریف کنند. قدرت، توانایی دارنده آن است برای وا داشتن دیگران به تسلیم در برابر خواست خود به هر شکلی.

1- Pouvoir (Power)

2- Authority

قدرت در عام‌ترین مفهوم خود دلالت دارد بر (الف) توانایی ایجاد رویدادی معین (خواه از این توانایی بهره‌گیری شود یا نشود) یا (ب) تأثیر یا نفوذی که توسط یک انسان یا گروه با هر وسیله و به شیوه‌ای مورد نظر بر رفتار دیگران اعمال گردد و در این راستا قدرت سیاسی متضمن وجود رابطه‌ی روانی بین نخبگان سیاسی و کسانی است که تحت نفوذ آن قرار دارد.

قدرت را جوهر سیاست دانسته‌اند. مطابق تعاریف ماکس وبر^۱ و تالکوت پارسونز^۲ قدرت به‌عنوان قابلیت اجتماعی تعریف می‌شود که تصمیمات الزام‌آوری اتخاذ می‌کند که این تصمیمات دارای نتایج دراز مدتی برای جامعه می‌باشد (پیشه‌ور، ۱۳۷۶: ۱۸۴). تصور قابلیت تأکید بر این واقعیت دارد که قدرت چیزی است که به وسیله صاحب منصب اعمال می‌شود اما ضرورتاً چنین شخصی در استخدام جایی نیست و تصمیم‌گیری صفتی است که این قدرت را می‌دهد. الزام‌آور بودن قسمت استراتژیک این تعریف می‌باشد بدان معنا کسانی که قدرت را در دست دارند انتظار دارند که تصمیماتشان برای اعمال سایر افراد و گروه‌ها دارای نتایجی باشد و در عوض کسانی که مورد اعمال قدرت قرار می‌گیرند، تصمیمات را اجرا کنند و آخرین عنصر در تعریف نتایج دراز مدت برای جامعه است که این نتایج گاهی نتایج سریع و گاهی کند و با سرعت و قابلیت کم است.

از نظر ماکس وبر قدرت عبارتست از این‌که شخص در رابطه اجتماعی قادر باشد اراده‌اش را در تعقیب اهداف عمل، صرف نظر از هر مقاومتی اعمال کند. به عبارتی دیگر قدرت که از مفاهیم اصلی سیاست به‌شمار می‌آید به معنای توانایی دارنده آن است برای واداشتن دیگران به تسلیم در برابر خواست خود به هر شکل ممکن. وجود اقتدار یعنی قدرتی که مشروعیت آن براساس سنت یا قانون پذیرفته شده است یکی از ویژگی‌های اجتماعی است که در آن فرماندهی ناشی از به رسمیت شناختن توانایی بزرگتری است که در شخص یا در مقام نهفته است (بشیریه، ۱۳۸۱: ۷۴). همچنین قدرت سیاسی متضمن وجود رابطه درونی بین نخبگان سیاسی و کسانی است که تحت نفوذ آن قرار دارند.

در جامعه شناسی مارکسیستی به قدرت به عنوان رابطه‌ای ساختاری که موجودیت مستقل از اراده‌های افراد دارد نگریسته می‌شود. همچنین وجود قدرت یکی از نتایج ساختار طبقاتی جوامع است. پولانتزاس^۳ خود قدرت را به‌عنوان توانایی یک طبقه برای متحقق ساختن منافع خود در مقابل طبقات

1- Max Weber

2- Talcott Parsons

3- N. Poulantzas

دیگر و به زیان آن‌ها تعریف کرده است. از این نظر گاه قدرت دارای ویژگی‌های زیر است: ۱- نمی‌تواند از روابط اقتصادی جدا باشد؛ ۲- متضمن مبارزه طبقاتی و کشمکش میان افراد است و ۳- تحلیل قدرت را نمی‌توان بدون نسبت دادن مقداری از مشخصات شیوه تولید به آن انجام داد (بشیریه، ۱۳۸۱: ۳۰-۵۱). پارسونز قدرت را ظرفیتی اجتماعی مثبت برای نیل به هدف‌های مشترک تعریف می‌کند، قدرت در این نظرگاه مانند پول در اقتصاد، توانایی تعمیم یافته‌ای برای برآوردن اهداف مشترک یک دستگاه اجتماعی است (همان، ۸۶).

گفتار دوم: زندگی و اندیشه فوکو در یک نگاه

پل میشل فوکو در ۱۵ اکتبر ۱۹۲۶ در پواتیه فرانسه و در خانواده‌ای مرفه به دنیا آمد، وی، فرزند «آن مالاپار» و جراح متمول «پل فوکو»، فرانسوی بود. بعدها اسم خود را به میشل فوکو تغییر داد. تحصیلات مقدماتی خود را در مدارس محلی به پایان برد، در سال ۱۹۴۵ به پاریس رفت و در کلاس‌های آمادگی برای شرکت در آزمون ورودی «اکول نورمال سوپریور» شرکت کرد. و این آغاز آشنایی فوکو با استادش ژان هیپولیت بود که بعدها تاثیر به‌سزایی بر اندیشه او گذاشت. فوکو در سال ۱۹۴۶ آزمون ورودی را با موفقیت پشت سر گذاشت، و در همین سال بود که برای چند ماهی به پیشنهاد لویی آلتوسر به حزب کمونیست فرانسه پیوست و در اکتبر سال بعد از آن جدا شد. یک سال پس از آن، فوکو مدرک آسیب‌شناسی روانی را اخذ کرده و به تدریس و پژوهش در این زمینه پرداخت. حاصل مطالعات این دوره کتابی با نام «بیماری روانی و شخصیت» بود که در سال ۱۹۵۳ منتشر شد (یزدانجو، ۱۳۸۰).

فوکو در فاصله پاییز ۱۹۵۵ تا پایان ۱۹۶۰ به‌عنوان رایزن فرهنگی به کشورهای سوئد، لهستان، و جمهوری فدرال آلمان سفر کرده، در دانشگاه‌های اوپسالا، ورشو، و هامبورگ به تدریس پرداخت. او در این مدت، بویژه به هنگام اقامت در اوپسالا، طرح نخستین اثر عمده خود (به گفته خویش نخستین اثرش) را درباره تاریخ دیوانگی پی ریخته و به مطالعات گسترده‌ای در این زمینه زد. این طرح به راهنمایی ژرژکانگیم، یکی دیگر از استادان تاثیرگذار براندیشه فوکو، به عنوان رساله دکترای او ارائه شد، و سرانجام در سال ۱۹۶۱ با عنوان «جنون و بی عقلی: تاریخ جنون در عصر کلاسیک» انتشار یافت.

فوکو پیش از دفاع از رساله خود و انتشار آن، طرح اثر بعدی خودش درباره پیدایش در مانگاه‌ها را در سر می‌پروراند، و این کتابی است که همبستگی بسیار نزدیکی با کتاب پیشین او داشت. فوکو در فاصله انتشار این اثر اخیر به پژوهش درباره نویسنده سورنالیست فرانسوی، و ریمون روسل پرداخت، مقدمه‌ای بر مکالمات ژان ژاک روسو نوشت و «انسان‌شناسی» کانت را ترجمه کرده و بر آن نیز مقدمه‌ای نگاشت. در سال ۱۹۶۴ فوکو رسماً به سمت استاد فلسفه در دانشگاه کلرمون فران منصوب شد. در فاصله انتشار آن کتاب‌ها و این انتصاب، فوکو عمدتاً سرگرم نگارش مقالات پراکنده‌ای بود که مهمترین آنها «مقدمه‌ای بر تخطی» به پاس اندیشه ژرژباتای، است. فوکو سپس طرح کتاب عظیم و پر مخاطب خود، «واژه‌ها و چیزها: دیرینه‌شناسی علوم انسانی»، که مهمترین اثر دوره دیرینه‌شناسی‌هایش محسوب می‌شود، را دنبال کرد. این کتاب، پس از وقفه‌هایی در روند نگارش آن، سرانجام در سال ۱۹۶۶ انتشار یافت و طرح بعدی او، که پایان‌بندی دیرینه‌شناسی‌ها و تحلیل‌های گفتمانی نیز هست، با عنوان گویای دیرینه‌شناسی دانش در سال ۱۹۶۹ منتشر شد.

در سال ۱۹۶۸، ژان هیپولیت در گذشت و فوکو در سال ۱۹۷۰ به جای وی به سمت استادی در تاریخ نظام‌های اندیشه در «کلژدوفرانس» برگزیده شد و سخنرانی افتتاحیه‌ای با عنوان «نظم گفتمان» در دوم دسامبر همین سال برگزار کرد. با انتشار جستار «نیچه، تبارشناسی تاریخ» (۱۹۷۱)، به پاس داشت ژان هیپولیت، دوره تازه‌ای در پژوهش‌های فوکو، که به دوره تبارشناسی‌ها مشهور شده است، آغاز شد. فوکو در همین سال با پیوستن به GIP (گروه اطلاع‌رسانی درباره زندان‌ها) و درگیر شدن در پاره‌ای فعالیت‌های سیاسی، به تاملات و مطالعات هر چه گسترده‌تری درباره روابط قدرت و جامعه انطباقی پرداخت. از جمله مطالعات مشترکی که در جریان این کاوش‌ها و زیر نظر او انتشار یافت، کندوکاوی در یک پرونده جنایی سده نوزدهمی بود که در سال ۱۹۷۳ با عنوان «من پیرریور، مادر، خواهر و برادرم را سلاخی کرده‌ام...» به چاپ رسید. (افزون بر این، فوکو جستاری را که در سال ۱۹۶۸ درباره تابلوهای نقاش سورنالیست بلژیکی، رنه مگریت، نوشته بود بسط داده و در همین سال آن را تحت عنوان «این یک چپق نیست» منتشر کرد) اما مهمترین حاصل این مطالعات در سال ۱۹۷۵ و به صورت برجسته در قالب کتاب «مراقبت و مجازات: زایش زندان» نمود یافت.

نخستین مجله «تاریخ رهیافت جنسی» با زیر عنوان «اراده دانش» در سال ۱۹۷۶ منتشر شد و این اثر علاوه بر آن‌که به همراه مراقبت و مجازات مورد توجهات گسترده قرار گرفت، آغازگر روش تازه او در تحلیل اخلاق، مساله سوژه و رابطه، با نفس بود. در سخنرانی‌ها و همایش‌های بسیاری شرکت

جست و در مصاحبه‌های گوناگونی حضور یافت که یکی از واپسین و مهمترین آنها، «درباره تبار شناسی اخلاق» بود و مقالات متعددی نوشت که بحث انگیزترین آنها «روشنگری چیست؟» بوده است. سرانجام جلد دوم «تاریخ رهیافت جنسی» با عنوان کاربرد لذات چند هفته پس از بستری شدن او در بیمارستان منتشر شد، و با فاصله چند هفته پس از آن، جلد سوم این مجموعه به نام دغدغه نفس انتشار یافت و بدین ترتیب مجموعه‌ای که قرار بود در ۶ مجله تاریخ رهیافت جنسی از آغاز تا به اکنون را تشریح کند پایان گرفت. در دوم ژوئن ۱۹۸۳ فوکو در خانه حالش به هم خورده و به کلینیک سن میشل و در ۹ ژوئن از آنجا به سالتیریر برده شد. در ۲۴ ژوئن تب فوکو شدت گرفت و در ساعت ۱:۱۵ بعدازظهر در گذشت. پزشکان علت مرگ وی را عفونت مغزی به دلیل آثار بیماری نقص اکتسابی سیستم ایمنی بدن (یا ایدز) اعلام نمودند (یزدانجو، ۱۳۸۴: ۴).

در تعبیر گوناگون، فوکو را «فرزند ناخلف ساختگرایی»، دیرینه‌شناسی فرهنگ غرب، پوچ‌انگار و ویرانگر علوم اجتماعی رایج خوانده اند و بسیاری از شارحان آثار فوکو برآنند که نمی‌توان اندیشه او را در درون شاخه‌های علوم اجتماعی متداول طبقه‌بندی کرد (بشیریه، ۱۳۷۹: ۱۳). حتی به صرف استناد به نوشته‌های موجود درباره فوکونیز می‌توان دریافت که با تعبیری وام گرفته از خود او، فوکو موضوعی دشوار و مهارنشدنی می‌باشد (کچویان، ۱۳۸۲: ۹). با این همه بی‌شک اثر اندیشه او بر بسیاری از حوزه‌های علوم اجتماعی و فلسفه پایدار خواهد بود. نگرش و موضوعات مورد بحث او در جامعه‌شناسی سیاسی، فلسفه، تاریخ و علوم سیاسی واجد اهمیت بسیاری هستند.

بخش اعظم نوشته‌ها در مورد فوکو، یا مصروف ایضاح و رفع ابهام اندیشه‌های وی، یا متوجه رد و نقد بدفهمی‌های ناقدین و مفسرین او، یا توضیح و حل تناقض‌های موجود در کار و زندگی‌اش و توجیه تغییرات و تحولاتی کاملاً آشکار و مشکل آفرین دیدگاه‌های غیرمتعارف وی بوده است. مشکلات در این خصوص تا بدان پایه است که حتی مورخی که می‌خواهد طرحی ساده از زندگینامه وی ارائه دهد و لحظات حیات وی و رخدادهای آنها بازگو کند، مجبور است پیش از هر کاری معقولیت کار خود را با توجه به تعارضی که با اندیشه‌های فوکو پیدا می‌کند، توجیه نماید و از درون کارها، آرا و زندگی وی، دلایلی برای سازگاری کار خود، یعنی زندگی نامه‌نویسی فوکو با اندیشه فوکو ارائه دهد.

واکاوی مفهوم قدرت در نظریات میشل فوکو

مشکلاتی این چنین از وجهی برای متفکری نوآور و غیر معمول چون فوکو امری طبیعی است چرا که : اولاً او به زمینه‌های متنوع و گسترده‌ای پرداخته است در عین این که او به هیچ حوزه‌ای به طور خاصی پایبند نیست، ثانیاً سبک نویسندگی خاصی خود را دارد.

از میان مضامینی که فوکو بر روی آنها کار کرده و در یک کلیت عام بهینه فکری فوکو را اشغال کرده‌اند، سه مضمون عمده می‌توان استخراج نمود: حقیقت، قدرت و خود یا به تعبیری علم، سیاست و اخلاق. این سه محور، سه دوره تحول فکری او را نشان می‌دهد (کچویان، ۱۳۸۲: ۱۶).

فوکو برخلاف دیگر متفکران فرانسوی سده بیستم، دادوستد فکری مستقیم و مستمری با معاصران خود نداشت. در اغلب آثار وی نامی از ساختگرایان و پسا ساختگرایان هموطنش و یا بحث مشروحی درباره نگرش‌های آنان یافت نمی‌شود (و شگفت آن‌که بیشترین توجهات متفکران غیرفرانسوی را به خود جلب کرد). فوکو حتی از پذیرفتن عناوین پسا ساختارگرا یا پسامدرن نیز سرباز زده است و فراتر از این به وضعیت فراگیری به نام مدرنیته و سپس زوال آن قائل نبود. او اغلب به جای استفاده از «مدرنیته» (در کنار عصر رنسانس و کلاسیک) از «عصر مدرنی» یاد می‌کرد که از دوران روشنگری آغاز و تا به امروز ادامه یافته است. به باور او ما هنوز نمی‌دانیم مدرنیته چیست، تا براساس آن بدانیم پسامدرنیته چیست یا چه خواهد بود.

از این منظر فوکو یکی از مخالفان سرسخت پروژه روشنگری و مدرنیته محسوب شده و به عقلانیت مدرن حمله می‌برد و از این نقطه نظر است که زمینه ظهور القابی چون «فلسفه تروریستی ضد عقل‌گرا» را درمورد اندیشه او فراهم می‌آورد. آن‌چنان که متفکرانی چون هابرماس به شدت بر این موضوع اصرار می‌ورزد (کچویان، ۱۳۸۲: ۲۳۸).

از پرسش‌هایی که درباره اندیشه فوکو مطرح است این است که چگونه توانسته خود را از پند اندیشه‌های مسلط در زمان خود، یعنی ساختارگرایی (رنالیسم) و پدیدارشناسی (ایدالیسم) رهایی بخشد؟ یکی از راه‌ها برای پاسخ دادن به این پرسش، بررسی چند و چون بازاندیشی فوکو درباره قدرت، دانش و گفتمان است. به سخنی دیگر، او اندیشه‌های سنتی و مسلط مارکسیسم، تاریخ اندیشه‌ها و زبان‌شناسی ساختاری را مورد بازاندیشی قرار می‌دهد. در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰، این سه گفتمان انتقادی با بحرانی جدی، چه درونی و چه بیرونی، روبه‌رو بود. از این رو می‌توان کارهای فوکو را بهره‌برداری از این بحران تلقی کرد؛ یعنی لحظه‌ای که در آن فوکو مسیر حرکت اندیشه انتقادی (چه سیاسی و چه اجتماعی) را دگرگون می‌کند. می‌توان گفت که فوکو به جای هموار کردن و پیش بردن

راه پیشین، راه تازه‌ای برای اندیشیدن، به روی ما می‌گشاید. کارهای فوکو را می‌توان گسیختگی از ایدئولوژی‌های مسلط در زمان او، به‌ویژه مارکسیسم، به شمار آورد. برخلاف اگزیستانسیالیسم سارتر و جبرگرایی تاریخی مارکسیسم، فوکو برخوردی دیگر گونه با این مفاهیم و موضوعات دارد.

گفتار سوم: قدرت در اندیشه میشل فوکو

یکی از مجادله برانگیزترین منازعات فکری در حوزه نظریه‌های سیاسی بحث پیرامون مفهوم قدرت در دیدگاه متفکرانی نظیر میشل فوکو است. این که متفکران هم سلک فوکو با عدول از دیدگاه‌های رایج، قدرت را نه صرفاً در ارتباط با سازوکارهای ساختارهای رسمی یا در قالبی صرفاً سیاسی، بلکه منتشر در تمام حوزه‌های اجتماعی می‌دانند. فوکو خود می‌گوید که می‌خواهد راه دیگری پیشنهاد کند که ما را زودتر به «اقتصاد جدید روابط قدرت» برساند، راهی که تجربی‌تر، دارای ارتباط نزدیک‌تر با وضعیت جاری ما و متضمن رابطه بیشتری میان نظریه و عمل است. این راه عبارت است از این که اشکال مقاومت در مقابل انواع مختلف قدرت را به عنوان نقطه عزیمت خود اتخاذ کنیم.

آثار میشل فوکو^۱ را می‌توان برای تحلیل کارکرد قدرت در مکان‌ها و شیوه‌های غیر منتظره به‌کار برد. تعریف وی از قدرت، کمک وافر به جامعه‌شناسی جدید است. فوکو استدلال کرد قدرت را باید در ظرف کاربردها و تأثیراتش تحلیل کرد.

قدرت از نظر فوکو، قبل از همه چیز، مولد است، قدرت ابزاری است در مالکیت دولت که برای تحلیل نظم بر جامعه مورد استفاده قرار می‌گیرد، قدرت یا متضمن بازدارندگی مشروعی است که بر مبنای قرارداد قانونی ایجاد شده (لیبرال‌ها) یا قانون‌گذاری و نظارت سرکوب‌گرانه برای حفظ سلطه‌ی طبقاتی است (رادیکال‌ها). قدرت ذاتاً منفی، محدود کننده و بازدارنده است (Foucault, 1980).

فوکو مشتاق بود که قدرت را در جزئیات اعمال اجتماعی تحلیل کند. فوکو معتقد است قدرت متکثر است و از سوی یک مرکز سیاسی واحد اجرا نمی‌گردد، بلکه از جاهای بی‌شماری اعمال می‌گردد و به‌عبارتی قدرت تحت حاکمیت طرح فراگیر واحدی نیست. در اکثر آثار فوکو استفاده از اصطلاح قدرت بر یک دیدگاه انتقادی نسبت به کردارهای اجتماعی^۲ دلالت دارد.

1- M. Foucault

2- Social practices

قدرت افراد را هم به ابژه^۱ و هم به سوژه^۲ تبدیل می‌کند. فوکو عقیده انسان‌گرایان را مبنی بر این‌که سوژه منبع معنای ارادی، باز اندیشی خویشتن، وحدت و عقلانیت است، را رد می‌نماید (Foucault, 1984: 4). به عقیده فوکو سوژه‌ها همواره مطیع شده^۳ هستند. در گفتمان‌ها و کردارهای قدرتی ساخته شده‌اند که آن‌ها را در موقعیت سخنگویانی در تعریف خودآگاهی قرار می‌دهد.

فوکو در کتاب «سوژه و قدرت» استدلال می‌کند که هر جا قدرت وجود دارد مقاومت هم وجود دارد. تفکر در مورد قدرت تنها در جایی معنادار است که توانایی مقاومت وجود داشته باشد، در جایی که برده در زنجیر است، بردگی دربردارنده‌ی رابطه‌ی قدرت نیست بلکه بیشتر در پیوند با خشونت است. فوکو در تضاد آشکار با داعیه‌های قبلی‌اش مبنی بر این‌که «قدرت در همه جا هست» و سوژه‌ها به گونه‌ای گفتمانی ساخته می‌شوند، در این‌جا معتقد است که «سوژه آزاد» لزوماً قبل از گفتمان وجود دارد. اما کماکان معتقد است که سوژه‌ها در کردارهای قدرت ساخته می‌شوند. فوکو تحلیل‌هایش را در مورد قدرت به طور مستقیم با مبارزات ستیزه‌جویانه جنبش‌های اجتماعی ارتباط می‌دهد و استدلال می‌نماید یکی از مهم‌ترین جنبه‌های این مبارزات در جامعه معاصر به چالش کشیده شدن سوژگی و انقیاد توسط آن‌ها است، مانند مبارزه علیه قدرت مردان بر زنان، والدین بر کودکان، روان‌درمانان بر بیماران روانی و یا قدرت ادارات در تعیین شیوه‌ی زندگی مردم.

از آن‌جا که قدرت تنها بر آن‌ها که در برابر آن مقاومت می‌کنند اعمال می‌شود و آن‌ها نیز به نوبه خود آن را بر دیگران اعمال می‌کنند، بنا براین همواره امکان واژگونی قدرت وجود دارد، اما در فضای سلطه آن‌ها که تحت سلطه قرار گرفته‌اند چنان فضای محدودی برای نمایش دارند که واژگونی قدرت غیر عملی می‌شود. هر چند آشکارا به غیر ممکن بودن این امر اذعان نمی‌کنند (Foucault, 1982, Hinds, 1996).

فوکو «حکومت» را هدایت رفتار و تلاش برای تأثیر گذاری بر اعمال سوژه‌های آزاد تعریف می‌کند. او معتقد است که حکومت بین روابط با ثبات و سلسله‌مراتبی سلطه و روابط قابل واژگونی قدرت قرار دارد.

-
- 1- Subject
 - 2- Object
 - 3- Subjected

فوکو حکومت بودگی را شکل مدرن قدرت تلقی می‌کند که در تقابل با عقیده ماکیاولیستی حاکمیت در مدرنیته اولیه قرار می‌گیرد. ماکیاولیسم در صدد حفظ صلح و امنیت از طریق شخص حاکم است. از نظر فوکو قدرت تنها از طریق زبان و سنبل‌ها عمل نمی‌کند، قدرت در گفتمان گسترده می‌شود، اما از طریق کردارهای نهادینی که وی آن را غیر زبانی^۱ می‌نامد نیز اعمال می‌شود.

فوکو بر این باور بود که تمامی عناصر فرهنگی یک دوران تاریخی از واژه گرفته تا سخن، از گفتمان گرفته تا اپیستمه در فضایی از قدرت شکل می‌گیرند، از این‌رو نمی‌توان با معرفت و شناخت ناب که از منازعات قدرت بری باشد، سخن گفت. هر مؤلف، هر نویسنده در بستری از یک پیشینه که خود در قدرت شناور است، به دنیا می‌آید. فوکو قدرت را نه در شکل آشکار آن یعنی در نهادهای دولتی، ارتش، پلیس و دادگاه بلکه در تمام اشکال پنهان آن‌ها مورد بحث قرار می‌دهد. خانواده، سنت‌ها، فرهنگ و حتی مایعی که بچه در زهدان مادر در آن شناور است و از آن تغذیه می‌کند به قدرت وابسته‌اند.

فوکو نشان می‌دهد که عقلانیت ابزاری به شدت محل تردید است زیرا بیش از هر زمان دیگری پلیس از آن که به حقیقت ناب و حقیقت جویی شرافتمندانه متکی باشد به تأمین منافع مستقر خدمت می‌کند. فوکو در کتاب «مراقبت و تنبیه» درندگی عقلانیت ابزاری را در راه اسیر کردن و در هم شکستن روح آدمی نشان می‌دهد. بحث اساسی فوکو این نیست که قدرت و حقیقت نباید پیوستگی داشته باشند، او معتقد است که این دو به گونه‌ای سرشتی در هم فرو رفته‌اند. بحث بنیادین فوکو سر به راه کردن قدرت و یا به تمکین در آوردن روح قدرت در جامعه بورژوازی و هر جامعه توتالیتیر و زورمدار است. فوکو در مقام یک جستجوگر زیرک با قدرت مستقر به ستیزه در آمد و روح منفعت‌گر، سودجو و درنده خوی آن‌ها را برون افکند و ناتمامی حقیقت را در زمانه ما آشکار ساخت، کاری که مارکس در تبیین سرشت سرمایه‌داری و جوامع طبقاتی آن را بنیان نهاده بود. فوکو معتقد است که در جامعه و سیاست، هر دری بر پاشنه قدرتی می‌چرخد. به نظر او رابطه دانش و قدرت یا دانایی و توانایی بر محور مسأله اساسی «ذهن» و «عین» دور می‌زند و ریشه همان وسایل اجتماعی رابطه این دو با هم است و انواع قدرت و تکنولوژی از دانش استخراج می‌گردد. روابط قدرت نه تنها روابط سیاسی بلکه تمام روابط انسان را در بر می‌گیرد. قدرت و آزادی ملازم یکدیگرند، قدرت همه چیز را خلق

1- Non-linguistic

می‌کند، حقیقت هم یکی از صور قدرت است. به نظر فوکو، قدرت چیزی نیست که نتوان بر آن غلبه کرد. هدف تحلیل‌های فوکو یافتن نقاط ضعف جهت غلبه کردن بر آن است. قدرت چیزی نیست که در دست یک فرد، یک طبقه یا نهاد خاصی متمرکز و بر دیگران اعمال شود، بلکه در کل جامعه پخش شده است. قدرت در همه جا حضور دارد و از همه طرف جریان پیدا می‌کند و سیستم‌های آن فراگیرند و به هویتی فراگیر می‌ماند. قدرت بدون دانش اعمال نمی‌شود و دانش موجب پیدایش قدرت می‌شود. فوکو در آثار خود، خواننده را به مقاومت در برابر قدرت و نبرد با سلطه تشویق کرده و می‌خواهد راه را برای آزادی افراد زیر سلطه فراهم سازد و بر همین اساس آنچه فرد انجام می‌دهد تجلی خواست قدرت است، حاکم و محکوم، جلاد و قربانی، زندانبان و زندانی همگی یکسانند، آن‌که با سلطه مبارزه می‌کند و آن‌که به سازش با سلطه تن در می‌دهد، هر دو بازیچه دست قدرت‌اند، با این حال نشانگر تناقض در تز فراگیر فوکو است.

باید به این نکته توجه داشت که دیدگاه فوکو درباره قدرت، در چارچوب نظریه خاصی، که توصیفی فارغ از متن، غیرتاریخی و عینی عرضه کند؛ مطرح نمی‌شود. بلکه وی درصدد بر می‌آید به تحلیل منظم روابط قدرت یا به گفته خودش «تحلیلات قدرت» بپردازد. به اعتقاد او، «اگر بکشیم نظریه‌ای درباره قدرت بر پا کنیم، در آن صورت همواره مجبور خواهیم بود که آن [قدرت] را به‌عنوان پدیده‌ای که در مکان و زمانی خاص پدید می‌آید، در نظر بگیریم»؛ که پیامد این امر، در انداختن نظریه‌هایی کلی و ارائه تبیینی یک دست و یکپارچه از قدرت است که با روش تبارشناسانه فوکو (که بر تحلیل کردارها به‌صورتی خاص و توجه به متن فرهنگی کردارهای انجام شده مبتنی است) در تقابل است.

فوکو، تحلیل روابط قدرت را مستلزم اثبات چند نکته می‌داند: (دریفوس، ۱۳۷۸: ۳۶۲)

۱- نظام تمایزهایی نظیر شئون و امتیازات سنتی، تمایزهای ایجادشده توسط قانون، زبان و فرهنگ، که به فرد امکان می‌دهد تا به نحوی بر اعمال دیگران تأثیر بگذارد.

۲- انواع اهداف و مقاصدی که اعمال کنندگان قدرت تعقیب می‌کنند، نظیر حفظ امتیازات، انباشت سود و...

۳- وسایل برقراری روابط قدرت: برحسب این که آیا قدرت به واسطه تهدید کاربرد وسایل قوه قهریه، به واسطه اثرات ترغیبی کلام، با کاربرد وسایل کم و بیش پیچیده کنترل یا کاربرد سیستم‌های مراقبتی،

با به کارگیری بایگانی‌ها، به موجب قواعدی که آشکار یا ضمنی، ثابت یا قابل تغییر هستند، با کاربرد وسایل تکنولوژیکی برای اجرای همه اینها و یا بدون کاربرد این وسایل اجرا می‌شود.

۴- اشکال نهادمندی: این اشکال ممکن است گرایش‌های سنتی، ساختارهای حقوقی و پدیده‌های مربوط به رسوم و شیوه‌های رایج را با هم در آمیزند (مانند نهاد خانواده). همچنین ممکن است به شکل چارچوبی بسته ظاهر شوند که دارای کانون‌های دقیق، قواعد و ساختارهای سلسله مراتبی و شخصی، و استقلال نسبی در عملکرد هستند؛ به علاوه این اشکال، ممکن است عبارت از نظام‌های بسیار پیچیده‌ای باشند که واجد دستگاه‌هایی چندگانه (نظیر دولت) است و کار ویژه آن، اعمال سیطره بر همه امور، ایجاد نظم و مراقبت سراسری، اعمال تنظیم و نظارت و تا اندازه‌ای هم توزیع همه روابط قدرت در درون نظام اجتماعی است.

۵- درجات عقلانی شدن: اجرای روابط قدرت به عنوان عمل در حوزه‌ای از امکانات، ممکن است به نسبت تاثیرگذاری ابزارها و قطعیت نتایج آن‌ها و نیز به نسبت هزینه احتمالی (خواه هزینه اقتصادی وسایل مورد استفاده و یا هزینه به مفهوم مقاومتی که برانگیخته می‌شود) پیچیده‌تر شود (نظری، ۱۳۸۷: ۱۰).

فوکو با توجه به این نکات، درصدد تحلیل روابط قدرت بر می‌آید. در تحلیل فوکو، قدرت به معنای عملی است که موجب تغییر و یا جهت دهی (راهبری) به رفتار دیگران می‌شود. از این منظر، قدرت «ساختار کلی اعمالی است که بر روی اعمال ممکن دیگر تاثیر می‌گذارد. قدرت بر می‌انگیزاند، اغوا می‌کند، تسهیل می‌کند یا دشوار می‌سازد، محدودیت ایجاد می‌کند یا مطلقاً منع و نهی می‌کند؛ با این حال، قدرت همواره شیوه انجام عمل بر روی فاعل عمل است، زیرا فاعل عمل، عمل می‌کند و یا قادر به انجام عمل است» (دریفوس، ۱۳۷۸: ۳۵۸).

نتیجه‌گیری

میشل فوکو فیلسوف فرانسوی (متوفی به سال ۱۹۸۴) که پردازشگر یکی از آخرین نحله‌های معتبر تفکرات سیاسی بود، دارای دیدگاه‌های نوینی در رابطه با قدرت در جامعه مدرن می‌باشد. از نظر او قدرت در انحصار یک شخص، گروه یا طبقه نیست که بتواند به‌طور عریان و به صورت یک‌طرفه آن را اعمال کند؛ بلکه همانا رابطه‌ای است که به صورت رشته‌ها و تارهایی در هم پیچیده در اجتماع پراکنده است. این رابطه در تمامی سطوح خرد و کلان وجود دارد و «بدن» (جسم انسان) به‌طور

مستقیم درگیر این رابطه است. از آن (بدن) می‌خواهند تا کار کند، تعظیم کند، تولید کند، لذت ببخشد ... از این‌رو قدرت، «تکنولوژی سیاسی بدن» توصیف می‌شود (نقیب‌زاده، ۱۳۸۴: ۲۹). بنابراین قدرت، از نظر فوکو، در اختیار و انحصار فقط یک گروه مثلاً هیأت حاکمه قرار ندارد. قدرت سیاسی بازتابی از مقوله قدرت است که اعمال حاکمیت بر اتباع، جزئی از مجموعه آن محسوب می‌شود. بر خلاف فوکو، مارکسیسم از مقوله قدرت تعریفی سخت‌افزاری و ملموس و مشاهده‌کردنی ارائه می‌دهد. یعنی کسی که این قدرت را می‌پذیرد احساس پذیرش را می‌تواند لمس کند.

از نظر فوکو، «قدرت» اینگونه نیست که در دست حاکمان و در تملک شخصی آنان باشد؛ بلکه قدرت حالت رابطه و شبکه‌ای را دارد که چون سیستم‌های عصبی در جامعه پخش است. بر پایه چنین تحلیلی، قدرت را باید به‌عنوان چیزی تلقی نمود که دوران می‌کند یا شاید به‌عنوان چیزی که فقط به شکل زنجیره‌ای عمل می‌کند، هرگز در جایی متمرکز نمی‌شود، در دست کسی قرار نمی‌گیرد و نمی‌توان آن را به‌عنوان کالا یا بخشی از دارایی تصاحب نمود «قدرت در همه‌جا هست، نه به‌خاطر این‌که همه چیز را در بر می‌گیرد، بلکه از این‌رو که، از هرجایی نشأت می‌گیرد و از پایین به بالا می‌جوشد» (Sheridan, 1980: 85-86).

همچنین رابطه قدرت در همه‌جا و در اشکال مختلف از زندان تا مدرسه و از ایدئولوژی تا اخلاق حضور دارد. از نظریه فوکو می‌توان چنین استنباط کرد که قدرت مانند هواپیماست که فقط در برابر واکنش هوا می‌تواند در فضا بماند و در غیر این صورت سقوط می‌کند.

از این منظر، قدرت بیشتر عمل می‌کند، تا این‌که در اختیار کسی باشد و یا امتیازی برای طبقه حاکمه محسوب شود؛ بلکه دربردارنده مجموعه‌ای از موقعیت‌های استراتژیک است. قدرت، همچون راهبردهای پیچیده‌ای است که در سرتاسر نظام اجتماعی در حال اجراست، هرگز به صورت جامع و جهان‌شمول ظاهر نمی‌شود و تنها در نقاط اعمال به صورت «خرد» ظاهر می‌شود. در این‌جا، قدرت، امری مطلق نیست، بلکه صرفاً مجموعه‌ای از شبکه‌ها و مجموعه‌های متداخل است. از نظر فوکو چنین قدرتی ماهیت «نرم‌افزاری» داشته و قابل مشاهده و محسوس نیست و لزوماً با ابزارهای خشونت اعمال نمی‌شود. لذا یک سخنرانی، نوار کاست، کتاب، اندیشه و... نیز می‌توانند منابع قدرت باشند.

فهرست منابع

الف) منابع فارسی

- آشوری، داریوش (۱۳۷۳). دانشنامه سیاسی، تهران: انتشارات مروارید.
- بشیری، حسین (۱۳۸۱). جامعه‌شناسی سیاسی، تهران: نشر نی.
- بريجانيان، ماری (۱۳۷۳). فرهنگ اصطلاحات فلسفه و علوم اجتماعی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- پیشه‌ور، احمد (۱۳۷۶). جامعه‌شناسی سیاسی، اهواز: انتشارات دانشگاه آزاد اسلامی.
- دريفوس، هیوبرت و رابینو، پل (۱۳۸۷). میشل فوکو فراسوی ساختارگرایی و هرمنوتیک، ترجمه حسین بشیری، تهران: نشر نی.
- فوکو، میشل (۱۳۷۸). مراقبت و تنبیه، ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهان‌دیده، تهران: نشر نی.
- (۱۳۸۴). تاریخ جنسیت، اراده به دانستن، ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهان‌دیده، تهران: نشر نی.
- کچویان، حسن (۱۳۸۲). فوکو و دیرینه‌شناسی دانش؛ روایت تاریخ علوم انسانی از نوزایی تا مابعدالجدد، تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
- گولد، جولوس (۱۳۷۶). فرهنگ علوم اجتماعی، ترجمه جمعی از مترجمان، تهران: انتشارات مازیار.
- نقیب‌زاده، احمد (۱۳۸۴). درآمدی بر جامعه‌شناسی سیاسی، تهران: انتشارات سمت.
- نظری، علی اشرف، تحلیل روابط قدرت از منظر فوکو، روزنامه ایران، شماره ۳۹۴۸، ۱۳۸۷/۳/۲۱.
- هوراکس، کریس (۱۳۷۹). فوکو، قدم اول، ترجمه پیام یزدانجو، تهران: نشر و پژوهش شیرازه.
- یزدانجو، پیام (۱۳۸۰). فوکو در بوته‌ی نقد، تهران: نشر مرکز.

ب) منابع انگلیسی

- Foucault, M., (1972). *The Archaeology of Knowledge*. Trans. A. Sheridan, Tavistock: London.
- (1979). *Discipline and Punish: the Birth of the Prison*. Trans. by A. Sheridan. Penguin: Harmondsworth.
- (1980a). "Two Lectures", in C. Gordon (ed.), *power/ Knowledge: Selected Interviews and Other Writings 1972–1977*. Harvester: Brighton.

- (1980b). "Truth and Power", in C. Gordon (ed.), *Power / Knowledge Selected Interviews and Other Writings, 1972- 1977*. Harvester: Brighton.
- (1982). "The Subject and Power", in H. Dreyfus and P. Rabinow (eds.) *Michel Foucault: Beyond Structuralism and Hermeneutics*. Harvester Wheat sheaf: Brighton.
- (1984). "Politics and Ethics: an Interview", in P. Rabinow (ed.), *The Foucault Reader*. Penguin, Harmondsworth.
- Sheridan, Alan, (1980). *Michel Foucault (The Will to Truth)*. London: Tavistock.





پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی

This document was created with Win2PDF available at <http://www.daneprairie.com>.
The unregistered version of Win2PDF is for evaluation or non-commercial use only.

